

اصلاح نظام آموزش طراحی

ترجمه : مهندس لادن اعتضادی

* Reforming Desing Education

Wayland Bowser *

JAE: The Journal of Architectural Education

37/2 Winter 1983 JAN

والتر گروپیوس در سال ۱۹۳۸ در دانشگاه هاروارد به فعالیت مشغول شد و تجربیات "باوهاوس" را در مقابل روش آکادمیک که میراث مدرسه "بزار" بود، تحت عنوان آموزش معماری "مدرن" برای نخستین بار در آمریکا به کار گرفت. مقاله "اصلاح نظام آموزش طراحی" که در سال ۱۹۸۳ در یک مجله علمی - آموزشی آمریکایی به رشته تحریر در آمده است، پس از حدود نیم قرن که از آغاز به کارگیری روش جدید آموزش معماری در آمریکا توسط گروپیوس و همفکرانش می‌گذرد، این روش را به بوته نقد و بررسی کشانده است.

مقاله مزبور که ترجمه آن از نظر خواهد گذشت، به این منظور انتخاب شده تا شاید هشداری باشد در جهت به خود آمدن و آگاهانه گام برداشتن دست اندرکاران آموزش معماری در کشور ما، کشوری که بر خلاف سابقه تاریخی و غنای معماری، از نظر شیوه‌های آموزش مدرسه‌ای برای حرفه معماری، خالی از زمینه‌های تاریخی است.

* ویلند بوسر "دانشیار دانشگاه اوکلاهما است که در دانشگاه ایالتی اوهایو نیز تدریس می‌کرده و در کلمبوس، اوهایو و واشینگتن دی. سی. فعالیت داشته است.

نتیجه قطعی و منطقی یک روال طبیعی نیست ، بلکه دستاورد و مخلوق افراد مختلفی است که برخی از آنها شخصیت هایی بارز و برخی دیگر افرادی معمولی بوده و چه بسا در بین آنها افراد نامناسبی نیز وجود داشته اند . یک بررسی عمیق در رابطه با تغییرات دو نسل گذشته ، چه در زمینه اهداف و چه نتایج حاصله ، می تواند ما را در درک بهتر از وضعی که در آن قرار داریم و چگونگی رسیدن به آن یاری دهد . حتی شاید این بررسی ، در برخورد با مسائل جاری بتواند همان نبوغ و شجاعتی را که بنیانگذاران آموزش معماری در گذشته قاطعانه ابراز داشتند در ما نیز ایجاد کند .

● درس های مقدماتی :

مهمترین تغییرات برنامه آموزشی ، در بخش دروس مقدماتی که گروپیوس آنها را " دروس پایه " می نامید صورت گرفت . گروپیوس و معاصرین وی اساساً " معمم بودند تا برای دروس " تحلیل " (ANALITIQUE) جایگزین هایی پیدا کنند تا بتوانند خود را از قالب ها و سایر زوائد موجود در دروس مقدماتی آن زمان

" در پی موفقیت های علمی ، دانشا " و با هیاهوی زیاد در حال تغییر است " . وی همچنین نقش باوهاوس را در گسترش هنری مناسب و در خور با پیشرفت های فنی چنین می ستاید : " ما ، در باوهاوس چگونگی ارتباط فرآیند آموزشی را با این تجدید حیات در حال ظهور ، فراگرفتیم " یک سال بعد گروپیوس در هاروارد به وی ملحق گردید و تغییرات پر هیاهویی که وی قبلاً در جایی دیگر آنرا تجربه کرده بود ، این بار آغازگر تحول در آموزش معماری در آمریکا شد . اکنون زمان کاملاً مناسبی است تا تغییرات مزبور را در پرتو تجربیاتی که در پی آنها به دست آمد بررسی کنیم . زیرا صف افرادی که شخصاً در آن وقایع شرکت داشته اند به سرعت رو به کاهش است و همچنین به زودی تمامی اقدامات و مطالعاتی که در زمینه مقایسه آموزش معماری در قبل و بعد از تحول بزرگ به عمل آمده است به بوته فراموشی سپرده می شود و یا گرد زمان بر آن خواهد نشست . اما ، از طرفی به زعم عده زیادی چه از گروه هیئت علمی و چه از طبقه دانشجو ، وضعیت کنونی مدارس معماری آمریکا عادی و مورد انتظار است . لیکن به سادگی می توان ابراز کرد که این عده به آن حد وسعت نظر ندارند که تشخیص دهند آموزش معماری آمریکایی

● نظام آموزش طراحی

در سال ۱۹۳۷ میلادی موزه هنرهای مدرن آمریکا ، کتاب " معماری نوین و باوهاوس " ، اثر والتر گروپیوس را به زبان انگلیسی منتشر کرد ، پیشگفتار جوزف هادنات " J. Hudnut " رئیس جدید مدرسه طراحی هاروارد به اندازه خود کتاب ارزشمند بود . وی در این پیشگفتار با شهامت بسیار و بصیرت و دور اندیشی قابل توجهی به تشریح تمدنی می پردازد که به زعم او

رها سازند و این یک موضوع اساسی به شمار می‌رفت. زیرا آنها معتقد بودند که از نظر فرهنگی در این نوع تمرین‌ها نوعی تعصب وجود دارد که همین موضوع خود مانع بسط و پرورش خلاقیت می‌شود. در این مورد مطمئناً حق با آنها بود، ولی آن چه در این جریان بیش از هر چیز در خور توجه است، انتخاب آن چیزهایی بود که تصمیم به تغییرشان گرفتند و برگزیدن آن چیزهایی که تصمیم به حفظ آنها داشتند. همانند مدرسه "بزار" باوهاوس نیز تصمیم گرفت که دانشجویان را از نخستین لحظات آموزش، به کار "ترکیب" مشغول گرداند. لازمه عملی شدن این تصمیم ساده کردن فرآیند طراحی تا آن حدی بود که بتواند در داخل حوزة ظرفیت و قدرت دانشجویان تازه کار، جای گیرد. همان گونه که طراحان غالباً با دو سؤال اساسی "چه باید کرد" و "چگونه" روبرو هستند، به منظور این ساده سازی نیز نخست باید به سؤال اول پرداخت و سپس به سؤال دوم پاسخ داد. در درس "تحلیل" (ANALITIQUE) در "بزار" از دانشجویان خواسته می‌شود تا عناصری از معماری کلاسیک را به کار گیرد و بکوشد تا حد امکان و با در نظر داشتن خلاقیت و زیبایی، آنها را ساده کند. گروپیوس اصل تبدیل خلاقه عناصر به وضعیتی ساده را قبول داشت، اما

آن چه که وی نمی‌توانست تحمل کند به کارگیری عناصر کلاسیک برای این منظور بود. در عوض وی زبان هندسه - نقطه، خط و سطح - را به کار گرفت و آنگاه مواد و مصالحی که بتوان این اشکال را با آنها پدید آورد، مانند: مفتول‌ها، صفحات کاغذی یا فلزی و اقلام دیگری از این دست به فهرست مزبور اضافه شدند. این تفکر با تحولات و تنوع زیاد بسط یافته و تکمیل شد تا جایی که بیست یا سی سال پیش رسماً "تحت عنوان" طراحی پاییه (BASIC DESIGN) معروف گردید. نکته مهم این است که دو روش "طراحی پاییه" و "تحلیل" (ANALITIQUE) هر دو این قابلیت را داشتند که به صورتی مفید مورد استفاده دانشجویان تازه کار قرار گیرند، زیرا عناصر انتخاب شده برای ایشان ملموس و قابل فهم بود. اما وجه تمایز این دو روش اساساً در انتخاب نوع عناصر بود. اینکه گروپیوس می‌بایست شهامت مبارزه با یک تشکیلات آموزشی را که بر پایه‌هایی از یک وجه تمایز خفیف استوار بود، داشته باشد و اینکه بایستی در آن موفق گردد یک دستاورد روشنفکرانه پر زحمات بود که اهمیت آن در سادگیش بود. اشارات اولیه این تفکر سریع، عمیق و جامع بود. در واقع دیگر این روش به الگوهای گذشته وابسته

نبوده و اکنون معماران آزاد شده بودند تا مواد و مصالح زیبا را در زندگی روزمره کشف کنند. در نتیجه دورانی مملو از اکتشافات خارق‌العاده پدید آمد. در این تجربیات متأسفانه زوایای مبهمی هم وجود داشت. مثلاً نظریاتی که با شتاب اخذ می‌شدند، غالباً به زودی معمولی و پیش از آن که امکانات بالقوه آنها بسط یابد، رها می‌شدند. باوهاوس امید داشت که به کمک جایگزین کردن عناصر قدیمی با عناصر جدید، فراگیری قواعد اساسی را تقویت کند. در مجموع بهترین حالت به وقوع پیوست اما معماران و به خصوص دانشجویان در بسیاری موارد ترجیح می‌دادند که به جای کوشش در جهت بسط و تکمیل قواعد، به سادگی آنها را تعویض کنند و به جای پرداختن به حل مشکلات از آنها طفره ببرند. نتیجه کار نوعی معماری بود که به جای گرایش به بدعت و نوآوری، بیشتر نوگرا بود، در حالیکه روش "تحلیل" (ANALITIQUE) در کنار تمام نارسائی‌هایی که داشت از این مزیت برخوردار بود که می‌توانست به نوآموزان بیاموزد چگونه تصورات طراحی خویش را بسط داده، پالایش کرده و بیان کنند. به بیان خلاصه همه چیز را مطالعه و بررسی کنند و این منظور را با محدود کردن ایشان به عناصر متعارف عملی می‌کرد

عناصری که به هیچوجه امکان طفره رفتن از درس‌های مورد نظر را به دانشجو نمی‌داد *

● آموزش برنامه ریزی :

زمانی که گروپیوس در هاروارد مستقر شد ، با تجدید نظر در برنامهء آموزشی ، در کنار درس " طراحی پایه " ، درس " برنامه ریزی " را قرار داد ، درسی که به طور اخص در جهت کشف جایگاه " عملکرد " در طراحی به کار گرفته شد . این مطلب که برقراری این ترتیب خاص ، تعمدی بود یا نتیجه طبیعی کوتاه بودن برنامه آموزشی دورهء فوق لیسانس ، معلوم نیست ، لکن نکتهء مهم این است که درس برنامه ریزی جایگاه واقعی خود را در برنامهء آموزشی پیدا کرد . البته ممکن است که در بارهء جای درس نظری برنامه ریزی در فهرست درس مدرسه به دیدهء تردید نگریست ، اما در مورد نفس برنامه ریزی به عنوان یک مهارت مطلق مسلما " چنین نخواهد بود . حتی " بزار " نیز به این موضوع بی توجه نبود ، به طور مثال میتوان از رشد سریع تکنولوژی و ساختمان سازی در قرن های نوزده و بیستم یاد کرد که به سادگی امکان پذیر نبود مگر در سایه یک روش کاملاً متفاوت که ایشان به آن دست یافته

بودند . برنامه‌ها به وسیلهء استادان و یا کمیته‌هایی نوشته و به وسیلهء دانشجویان دنبال می‌شدند و به ندرت عکس این حالت اتفاق افتاده است . نسبت به آن چه که امروز به طور معمول وجود دارد ، در آن زمان توجه و دقت بیشتری در تهیه برنامه‌های ساختمانی که برخی از آنها به حق از آثار هنری محسوب می‌شدند انجام می‌گرفت . در نتیجه برنامه‌ها از مطالعات فشرده مداوم و خلاقه برخوردار شدند و آن چه بدست آمد بیشتر موفقیت بود تا الزام و اجبار . این درست برخلاف روشی است که امروزه دانشجویان در تکمیل برنامه‌های خود به کار می‌برند - آنها غالباً در برنامه ریزی چنان معطل می‌شوند که نمیتوانند به یک طرح کامل برسند - و چنین می‌پندارند که برنامه‌هایشان در بردارندهء حقایق قاطع هستند . نمیتوان تعیین کرد کلاً " راه حل مستقیم گروپیوس بهتر است یا راه پر ریزه کاری مدرسه ، لکن خوشبختانه ما در انتخاب آزاد هستیم تا آن چه را که بیشتر با وضعیتمان تناسب دارد برگزینیم . به تجربه ثابت شده است که هر کدام از این دو روش ، ارزش‌های مثبت خود را دارند . راسیونالیسم گروپیوس در رها ساختن معماری از چنگال خلفان آور کلاسیسم تاشیرات زیادی داشت ، در حالی که بقایای

روش‌های " بزار " ی که تا حدی هنوز در دانشگاه‌های پرینستون و پن و دیگر جاها حفظ شده بودند نیز از اهمیت کمتری برخوردار نبودند زیرا آنها نیز موجب آزاد شدن معماری مدرن از قید و بندهای خودش بودند .

● " فرم " تابع " فرم آفرینی " است :

نقطهء قوت و امتیاز " دروس پایه " در رابطه‌ای بود که بین طراحی و روش تولید وجود داشت . این نکته که به عنوان یک اصل اساسی معماری مدرن ، به طور گسترده پذیرفته شد ، متأثر از جنبش‌های هنری و هنرهای دستی سال‌های ۱۸۸۰ بود و یا از نظر تاریخ اجتماعی میتوان آن را ناشی از سوسیالیسم ویژهء طبقات روشنفکر اروپایی ما قبل و ما بعد جنگ اول جهانی دانست . در واقع در رابطه با یک روش آموزش مناسب طراحی ، این نکته مسلماً " همواره اساس کار بوده است ، همان گونه که نمایش تحسین برانگیز فلزکاری‌های ساموئل یلین (S. YELLIN) در سال های دههء بیست در دانشگاه پن به وضوح آن را تمویر کرد . وجه تمایز باوهاوس در تمرکز " تعمدی " یا بهتر بگوئیم " انحصاری " آن بر موضوع تکنولوژی صنعتی است . گروپیوس نسبت به روش‌های ساختمانی معمول زمان خویش

و مصالحی که در آن زمان به طور متعارف برای تزئین ساختمان‌ها به کار می‌رفت کمتر علاقه نشان می‌داد ، بلکه توجه وی بیشتر معطوف به تکنولوژی آینده بود . به این ترتیب بود که از همان نخستین مراحل ، این نظریه کلی که طراحی و تکنیک را به یکدیگر مرتبط می‌کرد و به طور مؤثری عدم تجانس‌های موجود در مکتب کلاسیسم را آشکار می‌ساخت ، توسط برخی اعمال محافظه‌کارانه که تاکنون فاش نشده‌اند ، آسیب دید . گروپییوس علاوه بر وسواسی که کمابیش در ابراز این نظریه به خرج می‌داد ، در مورد تدریس فرآیند صنعتی هم روش مشخصی نداشت . ماشین‌آلاتی که وی کارگاه‌های خود را از آنها انباشته بود ، اکنون دیگر وسایلی مهجور و منسوخ بودند که تنها می‌توانستند به طور تجریدی بیانگر رابطه تکنیک با فرم باشند و تا حدی احساس فرآیند صنعتی را القا کنند و نه چیزی بیشتر از این . این امر گرچه برای شکستن پایه‌های مکتب اکلکتیسم کفایت می‌کرد ، اما برای پایه گذاری یک معماری مدرن نمی‌توانست کاملاً پاسخگو باشد . افراد زیادی در حالی که در درک تمایز بین تمرین‌های انتزاعی کارگاهی و واقعیت‌های ساختمانی ناموفق بودند ، این آزمایش‌ها را به طور کاملاً صوری در عمل به کار

گرفتند . نتیجه یک پی‌آمد نامطلوب بود که فقط از نظر حسی و نه از نظر اصولی با باوری که منسوخ شناخته شده بود ، تفاوت داشت . اگر در اروپا این اصل از نظر آموزشی هنوز تکمیل نشده بود ، می‌توان گفت که در این سوی اقیانوس اطلس خیلی اتفاقی‌تر ظاهر شد . در هاروارد حتی تا دو سال آخری که گروپییوس مصدر کار بود ، نتوانستند زمینه مالی چنین آموزشی را فراهم سازند و تنها در برخی از مدارس مانند انستیتوی تسلیحاتی و یا کالج BLACK MOUNTAIN بود که دانشجویان از چیزی در حد روش‌های آموزشی کامل باوهاوس بهره‌مند می‌شدند . در اکثر سایر مدارس آمریکا حتی این تجربه انتزاعی تبدیل به یک درس شفاهی و گفتاری شد ، همین موضوع روشن می‌سازد که چرا در این جا " طراحی پایه " ، البته به جز برخی استثنائات ، کمتر از اروپا عملی شد و همچنین روشن‌گر تردیدی است که اکنون بسیاری از ما در باره خود این اصل داریم . با اینکه تقریباً این اصل هنوز در یک سطح جهانی شناخته شده و مورد قبول است ، اما تا جایی که به ما مربوط می‌شود ، به نظر می‌رسد که تکنیک کمتر و کمتر حرف و سخنی در رابطه با طراحی دارد . در چنین وضعیتی ، پیش از آن که حتی حاضر باشیم بپذیریم که

اصل مزبور هیچگاه واقعا و به درستی مورد آزمایش قرار نگرفته است ، وسوسه رد این اصل به شدت پیش می‌آید .

● مفروضات بنیانی :

یک وجه تمایز آموزش طراحی معاصر از آن چه که در گذشته صورت می‌گرفت ، این عقیده گروپییوس است که دانشجویان تنها آن چیزی را واقعا فرا می‌گیرند که خود کشف کرده باشند . به این منظور وی اصل به کارگیری روش سقراط را در دستورالعمل طراحی وضع کرد ، یعنی به جای این که به دانش آموزان نشان دهد که چگونه طراحی کنند ، آنها را در مقابل مجموعه‌ای از سؤالاتی که با مهارت تعیین و مرتب شده‌اند قرار می‌دهد ، که برای یافتن پاسخ آنها ، دانشجویان به طور طبیعی توانایی‌های لازم را بدست می‌آورند ، البته اگر بگوئیم که این روش در " بزار " کاملاً ناشناخته بوده است ، سخن گمراه کننده‌ای بر زبان آورده‌ایم - زیرا اساساً مگر برنامه طراحی ، خود چیزی به جز یک سؤال است ؟ - اما باید اذعان کرد که در روش‌های پیشین ، آموختن مطالب حاضر و آماده یک کتاب در جهت آموزش هر آنچه که به نظر مفید می‌رسید بدون هیچ اکراهی پذیرفته شده بود . کتاب آموزش

طراحی معماری هاربسون HARBESON خود کواهی بر این مدعا است. امروزه اگر یک دانشجوی متوسط با آن چه که هاربسون انتظار داشت، مجهز شده باشد، می‌تواند به سهولت از همکلاسان خود پیشی بگیرد. تفهیری که گروپیوس پدید آورد و غالباً ما به طور فطری با آن موافقم، گرچه محدود بود ولی نتایج بسیار گسترده‌تر و قابل توجه‌تری نسبت به آن چه که نخست به نظر می‌رسید در برداشت. در مراحل نخست سؤالی‌های مطروحه نسبت به آن چه که باید باشند به طور قابل ملاحظه‌ای از جامعیت کمتری برخوردار بودند، مثلاً از طرح سؤالی‌هایی در رابطه با سبولیم تا حد امکان اجتناب می‌شد. حال چه این از قلم افتادگی و غفلت تعمدی بوده باشد و چه سهوی، آن چه اهمیت دارد، این است که هیچوقت این نوع سؤالی‌ها رسمیت پیدا نکردند، در نتیجه معماری از آن زمان دچار اختلاف‌های چشمگیری شده است که ما از آنها به خوبی آگاهی داریم.

اشکال دیگر، روش سلسله مراتبی مدارس بود. در مدراسی که الگوی "آکادمی" را دنبال می‌کنند، استادان برنامه آموزشی را تنظیم نموده، دروس ثانوی اصلی را تدریس و برنامه‌ها را تعیین می‌کنند. مربیان‌ی که درس‌های کارگاهی را اداره می‌کنند، عمده

توجهشان معطوف به دانشجویان با استعدادتر و با تجربه‌تر است که آنها نیز به نوبه خود نوآموزان را یاری کرده و در عوض از نیروی کار آنها استفاده می‌کنند. در این روش بهترین مهارت‌ها و دانش‌های موجود در سطح مدرسه به طور نسبی، و مؤثر انتشار می‌یابد. اما بر طبق فرضیه گروپیوس این اصول به کلی مردود هستند. وی به سادگی نمی‌پذیرد که ذهن ساده و خام نوآموزان به وسیله این گونه سلسله مراتب مشوب گردد. وی اعتقاد دارد که دانشجویان باید به وسیله سؤالی‌هایی که از طرف مسئولین مستقیماً مطرح می‌شود تحریک شوند و آنگاه، خود آموزگار خویشتن باشند. هدف گروپیوس این بود که سرتاسر برنامه آموزشی به کمک مراحل کوتاه و کاملاً مشخص پیموده شود. اما عملاً فقط مسئول کارگاه است که می‌تواند مناسبترین زمان‌ها را برای انجام تجربیات موفق تشخیص دهد. وی با اعطای چنین مسئولیتی به مربیان منفرد انتظار داشت تا تمامیت و جامعیت بهتری را در بین کارگاه‌های مختلف برقرار سازد. در واقع چنین اصلاحی به بهای برقراری هماهنگی بین کارگاه‌ها تحقق یافت. از آن پس نه گروپیوس و نه مدارس، هیچکدام این موضوع را که به مربیان مسئولیت‌های تاکتیکی بیشتری داده شود، تأیید نکردند. زیرا برای

هماهنگ سازی پیشرفت در تجربیات طراحی به ابزار قوی‌تری نیاز بود. یک نکته ظریفتر که از اهمیت کمی هم برخوردار نیست، موضوع تفهیریت که در رابطه بین مربی و دانشجو پدید آمده زیرا افزایش قدرت مربیان، موجب وابستگی هر چه بیشتر دانشجویان به آنها شد. در نظام قدیم، هم مربی و هم دانشجو، هر دو در مقابل یک برنامه آموزشی تعیین شده قرار داشتند و کارهای تکمیل شده دانشجویان در یک مجمع قفاوت بی طرف ارزیابی می‌گردید که حضور یا عدم حضور مربی در آن یکسان بود. در وضعیت مزبور، مربی فقط قدرت تحریک و ترغیب دانشجو را داشت و نه بیشتر و دانشجو می‌دانست که سرنوشتش در دست خودش است. این شرایط نسبتاً دشوار، دانشجویان را وامی‌داشت که در جریان آموزش به یکدیگر کمک کنند، خود بیاموزند، بیازمایند، عقاید خوب را بررسی و فکر و نظر خود را پیدا کنند. مربیان نیز به نوبه خود آزاد بودند تا آن چه را فکر می‌کردند بهترین است، بدون واسطه از سرافکنده کردن دانشجویان ابراز نمایند. این روش گرچه خالی از اشکال نبود اما در کل یک رابطه پخته و هدایت شده را مطرح می‌ساخت. خوشبختانه هنوز روش مذکور عموماً به عنوان یک مورد قابل قبول به اجرا

گذاشته می‌شود. اما نظام کنونی که علاوه بر مسئولیت های عادی معلم به وی قدرت داوری در مورد گروه کوچکی از دانشجویان را نیز اعطا می‌کند خالی از اشکال و خطر نیست، به طور مثال در این حالت انتقادهای بیشتر در جهت رد و بدل کردن ادعاها هستند تا یادگیری و مربیان از ترس این که مبادا دانشجویان دلسرد شوند، از روراست بودن اکراه دارند. اشکال دیگر این است که علی رغم تمایل ما، برنامه‌های درسی حاوی دستورالعمل‌های پیش پا افتاده، به کمک بذل و بخششهای سخاوتمندانه در نمره، بسیار رایج شده‌اند. در چنین وضعیتی است که وسوسه می‌شویم تا برخی پیشنهادهای ضروری را ارائه دهیم - مثلاً "می‌توان مشاهده کرد که وقتی نمره دادن به وسیله گروه به یک قضاوت بی طرفانه و گسترده واکذار می‌شود، چگونه کارهای دانشجویان به طور مشخص اصلاح می‌گردند - اما در عین حال باید توجه داشت که برخورد با رابطه دانشجوی - مربی به صورت اتفاقی بیش از آن که کمک کننده باشد، خطرناک است. در مسابقه مدارس به سوی پیشرفت های علمی، این گونه روابط به سادگی نادیده گرفته می‌شوند در حالی که از اساسی‌ترین موضوعات هستند و به خصوص در آموزش طراحی این چنین است. به این ترتیب روابط

موصوف، سزاوار توجهی اندیشمندانه و واقع گرایانه هستند.

● موضوع های شانوی :

عدم اعتقاد گروپیوس به تاریخ معماری و یا لاقبل به عدم لزوم ارائه آن در دروس پایه، بر هیچ کس پوشیده نیست. زمانی که وی در هاروارد فعالیت داشت، دانشجویان معماری برای فراگرفتن آن چه که در زمینه تاریخ معماری طلب می‌کردند، لازم بود که به سایر گروه‌های آموزشی مراجعه کنند. اما آنچه که در باره گروپیوس کمتر شناخته شده است، تمایل وی به محو و از میان برداشتن سایر موضوعات مورد علاقه نظام قدیم مانند طراحی دست آزاد و مجسمه سازی بود. درس‌های ترسیمی در نزد او محدود بود به ترسیم‌هایی که به طور معمول و فقط به کمک خطوط تهیه می‌شوند. هرگاه تیرگی و روشنی یا رنگ مطرح بود، این منظور با استفاده از رنگ یک دست و ساده برآورده و به ندرت از سایه روشن‌ها در رنگ آمیزی استفاده می‌شد و جز رنگ های اصلی رنگ دیگری شناخته شده نبود. حال این سؤال مطرح است که چرا گروپیوس بر یک فهرست محدود تمرکز یافته بود؟ آیا وی صرفاً "می‌خواست به دانشجویانش یک روش اقتصادی برای بیان نوعی معماری که خود به آن

اعتقاد داشت را بیاموزد و یا از این نگران بود که مبادا روش‌های رایج در نحوه "ارائه" آنان را به آغوش معماری راحت کهن که وی می‌کوشید تا دانشجویان را از آن برحذر دارد، رجعت دهد. من مایلم که در زمینه عمل، مورد اول را فرض قرار دهم، زیرا اساساً غالب دانشجویان وی کسانی بودند که از پیش، پایه های گرافیکی کلاسیک استوار داشتند و بنابراین لزومی نداشت که دیگر در آن قلمرو سیر کنند. این چنین است که می‌بینیم دستورالعمل های پیشنهادی کاملاً در جهت تحول بود و کوشش نمی‌شد که یک الگوی کمال مطلوب آموزش گرافیک برای دانشجویان طراحی ارائه شود. متأسفانه این همان نقطه ضعف کار بود، زیرا دانشجویان وی، طوری تربیت می‌شدند که فقط از عهده آن چه که او به آنها آموخته بود برمی‌آمدند و نه آنچه که خود می‌توانستند. تسل بعدی نیز این وضعیت را به عنوان یک قاعده پذیرفت در نتیجه نه تنها قواعد عمومی ترسیمی سقوط کردند، بلکه از آن پس اقدامات در جهت بسط و تکمیل جنبه های تجسمی و رنگ در طراحی، نسبت به آن چه که می‌بایست به عنوان توانایی‌های معماران در جهت مطالعه و بیان چنین کیفیت هایی وجود می‌داشت، کمتر موفق بودند.

● پی آمدهای نامطلوب
(نارساییها):

در حال حاضر و با این فاصله زمانی مشکل میتوان خارق العاده بودن کار گروپیوس و معاصرین وی و همچنین منظورشان را از مطرح کردن "اقتصاد" درک کرد. همین موضوع "اقتصادی بودن" که از نظر آنها بسیار اساسی بود، اکنون مانع اصلی در راه بسط و توسعه معماری و آموزش معماری به شمار می رود. هادنات در مقدمه اش بر کتاب "معماری نوین و باوهاوس" آن را چنین بیان می کند: "خلق یک روش" ارائه "که با تمدن فنی ما همساز باشد، در آغاز نوعی تضعیف انگیزه را طلب می کرد... زیرا برای ایجاد دوباره پایه ای که یک رشد جدید از آن امکان پذیر باشد، بازگشت به اصول انتزاعی هندسه که برای هر نوع معماری اساس کار به شمار می رود، واجب بود... وی در جایی دیگر می افزاید: "اکنون باید اصولی را که به صورت جامد و خشن وجود دارند بسط داده، فنی ساخته و تشدید کنیم". "هادنات با بصیرت فوق العاده ای، هم اهمیت کار گروپیوس و هم پرمعنا بودن محدودیت هایی را که وی قایل می شد، درک کرده است. وی خیلی زود دریافته بود که از آن پس چه تعداد قبلی جبرئیل جبرئیل کردند این اصل را که آموزش معماری "مدرن" خواسته یا ناخواسته یک چیز

"گذرا" و "مرحله ای تحولی" بود، بپذیرند. چیزی که فی النفسه فاقد مبانی مکتبی از قواعد اصولی و همچنین یک چشم انداز وسیع که مناسب رشدی متکی به خود و اصلاح و نو سازی باشد، بود. به طور خلاصه میتوان گفت آن چه که گروپیوس وضع کرد یک برنامه درسی بود که به صورتی با ارزش سرشته شده بود تا پاسخگوی مسایل محوری همرویی باشد. مسایلی که دانشجویان دارای یک سابقه جامد کلاسیکی را از ذهنیات قبلیشان آزاد می کرد و آنها را رو در روی امکانات جدید قرار میداد. اما تکیه به انواع رقیق شده برنامه مزبور به منظور تدارک اساس و پایه کاری برای دانشجویان امروز که از نظر فرهنگی زمینه ای روشن و از نظر هنری تقریبا "هیچ سابقه ای ندارند، کاری عبث است، زیرا که اصلا" به چنان قصدی طراحی نشده است.

حقیقت دارد که مدارس از آن پس با توجه مجدد به مسایلی چون سازه، حقوق، جامعه شناسی، گونه شناسی و امثالهم که هر کدام مرتباً بر دیگری سبقت می گیرند، التماس خود را وسعت بخشیده اند. اما نتیجه کار همچون ساختن یک بنای عظیم بر پایه های کوچک و ضعیف، گرچه آزاد کننده، ولی در عین حال خطرناک بود. از همین رو در حال حاضر برنامه درسی بسیاری از

مدارس، بیشتر یاد آور دفتر تلفن است تا یک برنامه قاطع و نافذ و پرمعنا آموزشی. اگر گروپیوس با تثبیت اهدافی خیلی محدود، نسل ما را به زحمت انداخت، ما نیز احتمالا" در جهت مخالف دچار خطا شده ایم. آن چه که در هردو مورد در عمل عماید شده است، غفلت از اساس و مبانی است که زیانها و خسارات ناشی از آن در اطراف ما پراکنده است. تعیین توانایی های اساسی که یک معمار باید دارا باشد چندان دشوار نیست؛ قدرت حجم بخشیدن، تبدیل واقعیت به فرم، ادراک فنی و بصیرت. اما آن چه که مشکل است بسط و تکمیل مؤثر و موجز این کیفیت ها است. بررسی عمیق علت و معلول در نظام آموزشی گذشته، نخواهد توانست که راه حل کامل مسئله ما باشد. اما هرگاه آن را با یک چشم انداز جدی از وضعیت کنونی خود و مقداری قدرت حجم به طور مساوی در آمیزیم، بهترین راه حلها را ارائه خواهد داد.